

ایگو:

ایگو عاملی است که در نظریه دوم دستگاه روان فروید از اید و سوپر ایگو متمایز شده است. به لحاظ مکان نگاری ایگو همان اندازه که با خواسته های اید ارتباط وابسته دارد با فرامین سوپرایگو و مطالبات واقعیت بیرونی نیز در ارتباط است. اگرچه ایگو نقش میانجیگر دارد و مسئول علایق (رغبت های) یک شخص است اما خودمختاری آن به شدت نسبی است.

از دیدگاه پویایی، ایگو همان ابراز قطب دفاعی شخصیت در تعارض روان رنجوری است؛ ایگو مجموعه ای از مکانیسم های دفاعی را به راه می اندازد که با ادراک یک عاطفه ناخوشایند (علامت اضطراب) برانگیخته می شوند. از منظر اقتصادی، ایگو به عنوان عامل مقیدسازی در فرایندهای روانی ظاهر می شود؛ با این حال در عملیاتهای دفاعی، تلاشهایش برای مقیدسازی انرژی غریزی توسط گرایشات مخصوص فرایند اولیه متزلزل میشود و یک جنبه اجباری، تکرار شونده و غیر واقعی پیدا میکند.

روانکاوی تلاش میکند مسئله تکوین ایگو را در دو سطح نسبتاً مجزا توضیح دهد.

بر اساس توضیح اول، ایگو یک عامل انطباقی است که در تماس با واقعیت خارجی خود را از اید متمایز می‌سازد. در توضیح دوم، ایگو به عنوان محصول همانندسازیهایی توصیف میشود که منجر به شکل‌گیری یک ابژه عشق نیروگذاری شده توسط اید در درون شخصیت میشوند.

در نظریه اول دستگاه روان، ایگو از مرزهای سیستم خودآگاه-نیمه خودآگاه فراتر می‌رود زیرا عملیاتیهای دفاعی اش به شدت ناخودآگاه هستند.

فروید دو مکان‌نگاری از دستگاه روان ارائه کرده که اولی بر پایه سیستم‌های ناخودآگاه و

نیمه‌خودآگاه خودآگاه ساخته شده و دومی بر اساس سه عامل اید، ایگو، و سوپرایگو بوجود آمده است.

1* : او مفهوم ایگو را در نوشته‌های اولیه خود معرفی کرد ولی با تجربه بالینی او از روان‌رنجوری باعث شد که مفهوم آن را به صورت ریشه‌ای عوض کند.

در طول سالهای 1895-1900، فروید واژه "ایگو" را مکرراً و به روشهای مختلف بکار می‌برد. بهتر است عملیات این مفهوم بر اساس محیط‌های مختلفی که در آن رخ می‌دهد بررسی شود: نظریه درمان، مدل تعارض دفاعی، فراروانشناسی دستگاه روان (الف) در یکی از فصول "مطالعاتی در باب هیستری" به نام "روان‌درمانی هیستری"، فروید نشان

می دهد که ماده بیماریزا ناخودآگاه - که فروید بر درجه بالای سازماندهی آن تاکید دارد - را می توان کم کم تحت تسلط قرار داد. او خودآگاهی و یا "خودآگاهی-ایگو" را با یک تنگراه مقایسه می کند که در یک زمان فقط یک خاطره از آن عبور می کند و تا زمانی که فرایند مذاقه (ریزیینی، دقت) موفق به شکست مقاومت نشده، می توان آنرا مسدود کرد: "... خاطره ای که در فرایند حرکت است در پیش روی بیمار باقی می ماند تا زمانی که بیمار آن را به سوی قلمرو ایگو خود بکشاند.

در مطالعاتی در باب هیستری گفته می شود که مقاومت هایی که بیمار بروز می دهد در وهله اول از ایگو بوجود می آیند؛ ایگویی که از دفاع لذت می برد. اگرچه ممکن است خودآگاهی ایگو به صورت لحظه ای توسط یک سری دستگاہهای تکنیکی خنثی شود، اما در همه موارد نسبتاً جدی، ایگو اهداف خود را بار دیگر به یاد می آورد و با مقاومت خود پیش می رود".

با این حال به طور همزمان، "هسته بیماری زای" ناخودآگاه در ایگو نفوذ می کند و در نتیجه خط جدایی میان دو بخش گاهی کاملاً متعارف شده به نظر می رسد.

در واقع "مقاومت باید به عنوان عاملی که در حال نفوذ کردن است، تلقی شود". در اینجا فروید به ایده پیچیده یک مقاومت کاملاً ناخودآگاه اشاره می کند. او بعدها دو راه مختلف برای حل این مشکل ارائه می کند: توسل به مفهوم یک ایگو ناخودآگاه؛ و ایده وجود مقاومتی که مختص اید است.

ب) مفهوم ایگو نقش ثابتی در توضیحات اولیه تعارض روان رنجوری فروید ایفا می کند. او سعی دارد دفاع را به "حالت ها"، "مکانیسم ها"، "روش ها" و "دستگاهها"ی مختلفی تقسیم کند و آنها را به روان رنجوری های مختلف مرتبط کند: هیستری، روان رنجوری وسواسی، پارانوئید، سردرگمی توهم آمیز و غیره. ناسازگاری یک ایده مشخص با ایگو را می توان در منشا این حالات مختلف دید.

برای مثال در هیستری، ایگو در قالب یک عامل دفاعی و بصورت پیچیده مداخله می کند. اینکه بگوییم ایگو از خودش دفاع می کند، کمی ابهام آمیز است. این جمله را می توان اینگونه درک کرد:

زمانیکه ایگو با یک موقعیت پر از تعارض رو به رو می شود-تعارض علائق، آرزوها، و یا تعارض بین آرزوها و ممنوعیت ها-، با حذر از این موقعیت و نادیده گرفتن آن از خود دفاع می کند؛ در این حالت

ایگو حریمی است که باید از طریق فعالیت دفاعی در برابر تعارض حفظ شود. اما تعارض روانی که کنش آن را فروید مشاهده کرده بعد دیگری دارد: ایگو به عنوان "مجموعه ایده حاکم" توسط یک ایده ناسازگار مشخص تهدید می شود؛ بنابراین خود ایگو مسئول سرکوبی است. این حقیقت که ایگو حزب فعال تعارض تلقی می شود توضیح می دهد که چرا انگیزه واقعی کنش دفاعی - و یا به گفته فروید علامت آن - احساس ناخوشایندیست که ایگو را تحت تاثیر قرار داده و فروید آن را در ارتباط مستقیم با این ناسازگاری می داند.

نکته آخر: اگرچه عملیات دفاعی در هیستری به ایگو نسبت داده می شود اما به این معنا نیست که لزوماً خود آگاهانه و داوطلبانه تصور میشود. فروید در "پروژه"، طرحی از دفاع هیستریک ارائه می دهد و در صدد است که این مسئله مهم را حل کند که پیامدهای فرایند-ایگو که او سعی در حل آن دارد روش.

ج) فروید در نخستین شرح فراروانشناختی دستگاه روان خود، یک نقش اصلی را به مفهوم ایگو محول می کند. عملکرد ایگو در "پروژه"، ذاتاً بازدارنده است. در آنچه فروید "تجربه ارضا" می نامد، وظیفه ایگو جلوگیری از قدرت گرفتن نیروگذاری تصویر یاد آورنده نخستین ابژه ارضا

کننده برای تداعی "نشانه ای از واقعیت" است، درست همان کاری که ادراک یک ابژه واقعی انجام می دهد. اگر قرار باشد "نشانه ای از واقعیت" ارزش آن را بیابد که معیاری برای سوژه شود - به عبارت دیگر، اگر از توهم واقعیت پرهیز شده و تخلیه تنها به زمانهایی که ابژه واقعی وجود دارد، محدود شود - انگار باید از فرآیند اولیه، که مبتنی بر انتشار بی حد و مرز برانگیختگی در مسیر آن تصویر است، ضرورتاً جلوگیری شود. با این وجود، واضح است که اگر ایگو این امکان را برای سوژه ایجاد کند تا تمایزی روشن بین فرایندهای درونی اش و واقعیت بیرونی ایجاد کند، به این دلیل نیست که ایگو ابزار خاصی برای دسترسی به دنیای واقعی دارد و یا اینکه ایگو از شر هرگونه سنجه ای برای ارزیابی واقعی ایده ها خلاص میشود. بلکه فروید این دسترسی مستقیم به واقعیت را به سیستم مستقلی به نام "سیستم ادراکی" اختصاص می دهد.

فروید، ایگو را به عنوان "سازمانی" از نورون ها یا (به زبانی کمتر فیزیولوژیکی که در جای دیگری بکار برده است) ایده ها توصیف می کند. این توصیف بخاطر برخی ویژگی هایش، متمایز شده است: تسهیل مسیرهای تداعی گر درون این گروه از نورونها؛ نیروگذاری پایدار توسط انرژی درون زا که همان انرژی غریزی است؛ تقسیم آن به دو بخش

متغییر و ثابت.

به برکت حضور دائمی و کافی از نیروگذاری انرژی، ایگو قادر است از فرایندهای اولیه جلوگیری کند- نه تنها آن دسته که موجب توهم می شوند بلکه هر نوع فرایندی که میتواند منجر به ایجاد نالذتی شود (دفاع اولیه). فرایند نیروگذاری خیالی تا نقطه توهمی ایجاد عدم لذت که برانگیختگی دفاع را در بردارد را به عنوان فرایندهای اولیه روانی و بالعکس، آن دسته از فرایندهایی که تنها با نیروگذاری متمرکز ایگو ممکن می شوند و نشانگر سطح معتدلی از آنچه گفته شد هستند را به عنوان فرایندهای روانی ثانویه توصیف می شوند."

بنابراین فروید، ایگو را با فرد به عنوان یک واحد کل یا حتی با کل دستگاه ذهنی همانندسازی نمی کند: بلکه آن را بخشی از کل میداند. با این حال، باید ذکر کنیم که فروید، ایگو را در موقعیتی ممتاز نسبت به فرد قرار میداد-هم به لحاظ بیولوژیکی (یعنی در مقام موجود زنده) و هم به لحاظ جنبه های روانی. این ابهام اساسی ایگو، دشواری آرایه کردن تعریفی دقیق از "درونیات" یا "برانگیختگی های درونی" منعکس می شود برانگیختگی درون زاد به طور پیاپی از درون بدن و از دستگاه روان نشات می گیرد و نهایتاً در ایگو ذخیره می شود - که در اینجا به عنوان اندوخته انرژی محسوب میشود.

فصل فرا روانشناختی کتاب تعبیر رویاها (1900) عزیمتی قطعی از مفاهیم گفته شده به حساب می آید. نظریه جدید، سیستم های ناخودآگاه، نیمه خودآگاه و خودآگاه را از هم متمایز کرده، و چارچوبی را برای "دستگاهی" که در آن ایگو هیچ جایگاهی ندارد آماده می کند.

این بار فروید تحت تاثیر کشف رویا به عنوان "جاده ای باشکوه به سمت ناخودآگاه"، قرار دارد، و بیش از همه بر مکانیسمهای اولیه "کار-رویا"، و روش آنها برای تحمیل منطق خود بر ماده نیمه خودآگاه، تاکید دارد. گذرگاه بین یک سیستم و سیستم دیگر همانند یک ترجمه و تبدیل تلقی می شود، و میتوان با کمک یک قیاس چشمی انرا شفاف سازی کرد؛ در این مقایسه، این تبدیل به جابجایی از یک محیط معین به محیط دیگری با شاخص گسستگی متفاوتی تشبیه می شود. فعالیت دفاعی به هیچ وجه از رویابینی جدا نیست اما فروید در پردازش به این مسئله به هیچ عنوان به مفهوم ایگو متوسل نمی شود.

2* دوره 1900-15 را می توان به عنوان دوره "جستجو در تاریکی" توصیف کرد، البته تا جایی که مفهوم ایگو مد نظر است. بطور اجمالی، پژوهشهای فروید او را به چهار جهت سوق می دهد:

الف) فروید در نظری ترین شرح خود درباره عملکرد دستگاه روان، همواره به مدل ابداعی بر مبنای رویاها در سال 1900 استناد میکند و در عین حال اشارات آن را تا حد امکان دور می کند؛ او از مفهوم ایگو در طراحی تمایزات مکان نگاری استفاده نمی کند و حتی هنگام پرداختن به انرژی روانی درباره غرایز -ایگوسخنی به میان نمی آورد.

ب) هیچ راه حل نظری و جدیدی برای مسئله رابطه بین ایگو و جهان واقعی پیشنهاد نشده است، البته تغییری در تاکید به چشم میخورد. نقطه مرجع اصلی، همان تجربه ارضا و توهم اولیه باقی می ماند:

۱: ارزش "تجربه زندگی واقعی" مورد تاکید واقع میشود: "فقط عدم وقوع ارضای مورد انتظار یعنی همان ناامیدی تجربه شده، منجر به رهاسازی تلاش برای ارضا از طریق توهم شد. در عوض، دستگاه روان مجبور شد تصمیم به تشکیل مفهومی از شرایط واقعی در دنیای بیرونی بگیرد و تلاش کند تا تحریفی واقعی در آنها ایجاد کند".

۲: با شناسایی دو اصل اساسی عملکرد ذهنی، فاکتور جدیدی در تمایز بین فرایندهای اولیه و ثانویه معرفی می شود. اصل واقعیت به عنوان قانونی با منشا بیرونی پدیدار می شود تا تقاضاهای خود را بر دستگاه روان تحمیل کند؛ با این حال، این تقاضاها کم کم توسط خود دستگاه روان تصاحب می شوند.

۳: فروید یک نوع شالوده منحصر به فرد را در قالب غرایز صیانت نفس به برونزادی اصل واقعیت نسبت می دهد. این غرایز به سرعت شیوه کار تحت حاکمیت اصل لذت را رها می کنند؛ و از انجاییکه به راحتی از واقعیت درس می گیرند، قادرند که انرژی بنیادین یک "واقعیت-ایگو" را تامین کنند؛ واقعیت ایگو خود را "ملزم به انجام هیچ کاری نمی بیند جز تلاش برای انجام آنچه مفید است و حفاظت از خودش در برابر آسیب". در این دیدگاه، دسترسی ایگو به واقعیت مشکل زیادی بوجود نمی آورد. نحوه حذف توهم توسط ایگو به خاطر ارضای میل، شکل جدیدی به خود می گیرد: واقعیت را از طریق وساطت غرایز صیانت نفس می آزماید؛ و سپس تلاش می کند تا هنجارهای واقعیت را بر غرایز جنسی تحمیل کند.

۴: رابطه ایگو با سیستم Cs، Pcs. - و بویژه با ادراک و با تحرک- رابطه ای تنگاتنگ می شود. (ج) در توصیف فروید از تعارض دفاعی و به طور ویژه تر در مشاهدات بالینی اش در مورد روان رنجوری و سواسی، ایگو به عنوان عاملی نمایان می شود که در برابر میل ایستادگی می کند. عاطفه ناخوشایند، نشانه این نوع مقابله محسوب می شود که از همان ابتدا شکل کشمکش بین دو نیرو را به خود می گیرد.

در همین راستا، فروید موضوع رشد غرایز-ایگو را مطرح کرد.

د) طی همین دوران است که مفهومی جدید زاده می شود: ایگو به عنوان ابژه عشق. در ابتدا این مفهوم تنها برای همجنس گرایی و روان پریشی به کار برده می شد. اما در سال 1914-15، این مفهوم از ایگو در بسیاری از متونی که نقطه عطف قطعی تفکر فرویدی محسوب می شوند حاکم شد.

3* در دوره گذار 1914-15، سه ایده بسیار مرتبط به هم مطرح شد؛ خودشیفتگی؛ همانند سازی به عنوان جزء سازنده ایگو؛ و متمایزسازی اجزای "آرمانی" درون ایگو.

الف) میتوانیم اشارات مربوط به معرفی مفهوم خودشیفتگی در تعریف ایگو را به شرح زیر خلاصه بندی کنیم:

۱# ایگو از آغاز حضور ندارد؛ حتی محصول پایانی فرایند تدریجی تفکیک روانی نیز نمی باشد؛ بلکه برای تشکیل آن، باید یک "کنش روانی جدید" رخ دهد.

۲# ایگو نسبت به کارکرد از هم گسیخته و اشفته سکسوالیته که خود انگیزی شهوی را به تصویر می کشد، به صورت یک واحد یکپارچه پدیدار می شود.

#۳: ایگو خود را به عنوان ابژه عشق به سکسوالیته می نمایاند، درست همان کاری که ابژه هایی بیرونی انجام می دهند. فروید پا را از این هم فراتر نهاده و برای توضیح کلی پیدایش احتمالی انتخاب ابژه این توالی را پیشنهاد می کند: خودانگیزی شهوی، خود شیفتگی، انتخاب ابژه هم جنس گرا، انتخاب ابژه دگرجنس گرا.

#۴: تعریف ایگو به عنوان ابژه، از هر گونه همانند سازی ان با دنیای درونی سوژه ممانعت به عمل می آورد. به همین دلیل است که فروید در مناقشاتش با یونگ، نگران حفظ تمایز بین درون گرایی لیبیدو در فانتزی های سوژه و "بازگشت (لیبیدو) به ایگوی خویش" است.

#۵: از نقطه نظر اقتصادی، "ایگو به عنوان مخزن بزرگی در نظر گرفته می شود، که لیبیدو از آنجا به ابژه ها فرستاده می شود؛ و این مخزن همواره آماده جذب لیبیدویی است که از ابژه ها در حال برگشت است". اشارات این تصویر مخزنی این است که ایگو صرفاً منطقه ای برای عبور انرژی نیروگذاری شده نیست بلکه مکان انسداد دائمی این انرژی است و حتی شکل واقعی ایگو نیز توسط این شارژ انرژی تعیین می شود. توصیف فروید از ایگو به عنوان موجود زنده- "به عنوان جسم یک آمیب"، نیز از اینجا نشات میگیرد.

ب) طی همین دوره ، فروید مفهوم همانند سازی را به دقت شرح می دهد و انواع اصلی همانند سازی را ، علاوه بر انهایی که در هیستری شناسایی کرده بود، مطرح می کند. در هیستری، همانند سازی به عنوان پدیده ای گذرا و ابزاری برای تجلی شباهت ناخودآگاه بین شخص و دیگری در یک نشانه اصیل و موثق ، ظاهر می شود. اکنون، همانند سازی چیزی بیش از تجلی محض رابطه بین شخص و دیگری است؛ هرچند اکنون ممکن است ایگو به خاطر آن متحمل تغییرات ریشه ای شود، و به باقی مانده درون سوژه ای یک رابطه بین سوژه ای تبدیل شود. بنابراین، در هم جنسگرایی مردانه، "مرد جوان مادرش را رها نمی کند بلکه با او همانند سازی می کند؛ او خودش را به مادرش تبدیل می کند]....]. نکته شگفت اور این همانند سازی، مقیاس وسیع آن است: این همانند سازی یکی از ویژگی های مهم ایگو- خصیصه جنسی اش- را بر اساس مدل آنچه تا اینجا ابژه بوده، بازسازی می کند.

ج) تحلیل مالیخولیا و فرایندهایی که به ما نشان می دهد ، منجر به یک تغییر عمیق در مفهوم ایگو می شود.

!همانند سازی با ابژه از دست رفته که در افراد مالیخولیایی مشهود است، به صورت واپس روی

به مرحله مقدماتی انتخاب ابژه تعبیر می شود که در ان "ایگو خواستار گنجاندن این ابژه در خود است". این ایده، راه را برای این تفکر می گشاید که ایگو نه تنها توسط همانند سازی های ثانویه بازسازی می شود بلکه از همان ابتدا توسط همانند سازی ای که الگوی اولیه اش جذب دهانیست تشکیل می شود.!!: فروید ابژه درون فکنی شده در ایگو را با

اصطلاحات انسان انگارانه توصیف می کند: این ابژه در معرض خشن ترین درمان هاست، برای رنج کشیدن ساخته شده است، و خطر خودکشی او را به مرگ تهدید می کند و غیره.

!!!: درون فکنی ابژه در حقیقت دال بر درونی سازی یک رابطه کامل است. در مالیخولیا، تعارض ناشی از دوسوگرایی نسبت به ابژه به رابطه با ایگو انتقال داده می شود.

!!!!: از اینجا به بعد ایگو دیگر به عنوان تنها عاملیت دستگاه روانی که دارای شخصیت انسانی است، تلقی نمی شود. برخی از بخش ها را می توان از طریق دو پارگی جداسازی کرد، بویژه عاملیت انتقادی یا وجدان: یک بخش از ایگو رو در روی بخش دیگر می ایستد، آن را نقادانه قضاوت می کند و اصطلاحاً آنرا به عنوان یک ابژه در نظر می گیرد.

این امر، ایده مطرح شده در مقاله "پیش درامدی بر خودشیفتگی" (1914) را تقویت می کند: تمایز عمده بین لیبدو-ایگو و لیبدو-ابژه برای توضیح تمام حالات ترک خود شیفته وار لیبدو، کفایت نمی کند. ابژه های لیبدوی "خود شیفته وار" می تواند مجموعه کاملی از عوامل باشد که با همدیگر سیستمی پیچیده را تشکیل می دهند، و مشارکتشان در سیستم-ایگو توسط اصطلاحات فروید برای آنها یعنی ایگوی ایده ال، ایده ال-ایگو، سوپر ایگو تصدیق می شود.

۴* :نقطه عطف" سال 1920: از مطالب فوق واضح است که- تا جایکه پیشرفت مفهوم ایگو مد نظر باشد- نمیتوان این برچسب را بدون رعایت شرط احتیاط پذیرفت. با این وجود چشم پوشی از شهادت خود فروید در مورد تغییرات اساسی سال 1920 غیر ممکن است. به نظر می رسد که اگر نظریه مکان نگاری ثانویه، ایگو را به عنوان یک سیستم یا عامل در نظر بگیرد، نخست بخاطر این است که قرار بوده برخلاف نظریه اول، ایگو بیشتر بر مبنای حالات تعارض روانی باشد. زیرا نظریه اول از لحاظ کلی، حالات مختلف کارکرد ذهنی (فرایند اولیه و ثانویه) را به عنوان مرجع های اصلی خود در نظر گرفته است. گروه های فعال در تعارض-ایگو به عنوان

عامل دفاعی، سوپر ایگو به عنوان سیستمی از ممنوعیتها، اید به عنوان قطب غریزی- اکنون به مقام عوامل دستگاه روانی ارتقا یافته اند. تغییر از مکان نگاری اول به دوم، حاکی از این نیست که "منطقه بندیهای" جدید جانشین مرزبندیهای پیشین بین ناخودآگاه، نیمه خودآگاه و خودآگاه میشوند؛ بلکه بدین معناست که کارکردها و فرایندهایی که در طرح اولیه بین چندین سیستم توزیع شده اند، اکنون همگی با هم در عاملیت ایگو یافت می شوند.

الف) در نخستین مدل فرا روانشناسی، هشیاری دارای جایگاه یک سیستم کاملا خود مختار است (سیستم W در "پروژه"). فروید بعدها آن را به سیستم PCS. متصل می کند، اگرچه قطعا دشواری هایی هم در این کار وجود داشته است. و در نهایت، اکنون موقعیت مکان نگاری آن واضح می گردد: به "هسته ایگو" تبدیل میشود.

ب) کارکردهایی که تا بدینجا به سیستم PCS. نسبت داده شده اند، اکنون اکثرا به ایگو محول می شوند.

ج) نکته ای که فروید شدیداً بر آن تاکید دارد این است که اکنون ایگو به صورت بسیار ناهشیار ظاهر می شود. این نتیجه گیری از طریق تجربیات بالینی و بویژه مقاومت های ناهشیارانه طی درمان، به اثبات می رسد: "ما چیزی در خود ایگو یافتیم که ناخودآگاه

است و دقیقاً مانند (عواطف) سرکوب شده رفتار می کند. فروید با کمک این واژگان، حوزه ای را گشود که جانشینانش بیشتر آنرا مورد تفحص قرار دادند: مجموعه ای از تکنیک هایی دفاعی توصیف میشوند که فقط به این دلیل که سوژه از انگیزه و مکانیسم آنها غافل است ناهشیار نمیباشند، بلکه ناخودآگاهی آنها به این معناست که یک جنبه اجباری، تکرار شونده و غیر واقعی را ارایه می کنند که آنها را مشابه عواطف سرکوب شده ای که با آن در حال مبارزه اند، می سازد.

گسترش مفهوم ایگو بدین معناست که در مکان نگاری ثانویه متنوع ترین کارکردها به ایگو اختصاص داده شده اند. این کارکردها نه تنها کنترل تحرک و ادراک، واقعیت آزمایی، پیش بینی، مرتب سازی زمانی فرایندهای ذهنی، تفکر منطقی و مواردی از این دست را شامل می شوند بلکه امتناع از شناخت حقایق، دلیل تراشی و دفاع اجباری علیه خواسته های غریزی را نیز در بر می گیرند. همانطور که می بینید، این کارکردهای گوناگون را می توان به صورت جفت هایی ضد و نقیض سازماندهی کرد: مخالفت با غرایز در برابر ارضای غرایز، بصیرت در برابر دلیل تراشی، دانش عینی در برابر تحریف سیستماتیک،

مقاومت در برابر دفع مقاومت، و غیره. این تناقضات برای تمام نیات و مقاصد، صرفاً انعکاسی از جایگاه ایگو نسبت به عاملیتهای دیگر و واقعیت بیرونی هستند. فروید، بسته به دیدگاه خویش، گاهی بر دگرپیروی ایگو تأکید می‌کند و گاهی بر روی شانس ایگو برای کسب استقلال نسبی تمرکز می‌کند. ایگو به عنوان میانجیگری تلقی می‌شود که درصدد برقراری صلح میان خواسته‌های متناقض است؛ "ایگو مدیون سه ارباب است و در نتیجه سه خطر او را تهدید می‌کند؛ دنیای بیرونی، لیبیدوی اید و صلابت سوپر ایگو]... [ایگو به عنوان یک موجود-مرزی، سعی دارد تا بین دنیا و اید میانجی‌گری کرده، اید را در برابر دنیا رام کرده و به کمک فعالیت عضلانی خود، دنیا را با آرزوهای اید تطبیق دهد".